

## حماسه سیاوش

حکیمه دبیران

دانشگاه تربیت معلم

چکیده: در این مقاله پس از بررسی ریشه‌ی لغوی سیاوش، تاریخچه‌ی داستان براساس روایات و متون فارسی پیش از اسلام بیان شده است. سپس با توجه به متون و روایات تاریخی بعد از اسلام که از داستان سیاوش ذکر می‌شود به میان آورده‌اند مانند غرر اخبار ملوک فرس (شاهنامه‌ی ثعالبی)، جوامع الحکایات، تاریخ طبری و ... موارد اختلاف روایت آنان با یکدیگر بنا بر روایت شاهنامه‌ی فردوسی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

هتر فردوسی در بیان مقدمه داستان مبنی بر ستایش خرد و نکوهش اندیشه‌های ناخوش، تشبیه اثر خود به درخت میوه‌دار و ماندن آن بیادگار، نشانگر پاره‌یی از ویژگیهای این داستان و زمینه‌ساز تصویر خردمندیهای سیاوش و نابکاری و نابخردی گرسیوز و سودابه و همچنین موجب تداعی ارتباط سیاوش با دنیای گیاهان و ثمره‌ی جاویدان وی (کیخسرو) می‌باشد و به طور کلی نمونه‌گویی از براعت استهلال است.

فرازهای دیگر مقاله به بیان قدمت داستان سیاوش و تأثیر فرهنگهای اساطیری مادرسالاری و فرهنگ و تمدن اقوام بومی آسیای میانه و فرهنگ بین‌النهرین و ماوراءالنهر و خراسان بر فرهنگ ایران و همچنین اشاره به بعضی از ویژگیهای اساطیر دیگر در داستان سیاوش مانند ازدواجهای برون‌طایفه‌یی و پرورش قهرمان در وضعی غیرعادی و دور از خاندان، اختصاص یافته است. در بخش دیگر این مقاله وجوه تشابه این داستان با الهه آب و زمین (از اساطیر مدیترانه‌یی)، سیبیل و اتیس (از فریجیه) ایشتر و تموز (از بابل)، ادونیس (از فنیقیه)، اوزیر و اویزیریس (از مصر) بیان شده است. در بخشهای پایانی به مناسبت از آیین میرنوروزی، داستان هندی «رام و سی تا» سخن به میان آمده و به بعضی از تشابهات داستان سیاوش با داستان یوسف و زلیخا و داستان حضرت ابراهیم (ع) اشاره شده است.

**«ریشه‌ی لغوی سیاوش»**

**سیاوش در اوستا سیاوَرشَن Syavarsan**

صفت مرکب از «سیاو» بمعنی سیاه، و «آرشن» بمعنی نر و حیوان نرآمده است، و بنا بر سنت قدیم ایرانیان می‌توان آنرا «دارنده‌ی اسب گشن سیاه» معنی کرد.

در تأیید این معنی می‌توان گفت که سیاوش در شاهنامه‌ی فردوسی صاحب اسبی است به نام «شبرنگ بهزاد<sup>۱</sup>». در واقع میان داستان این اسب و معنی اسم سیاوش ارتباطی موجود است، و فردوسی به ذوق شاعرانه‌ی خودگاه فقط با صفت «سیاه<sup>۲</sup>» یا به صورت تخفیف «سیه<sup>۳</sup>» از آن یاد می‌کند.

این کلمه در متون پهلوی سیاوش<sup>۴</sup> یا سیاوخش<sup>۵</sup>، و در فارسی<sup>۶</sup> نیز به همین صورت و همچنین به فتح واو یعنی سیاوش و سیاه و خش آمده است سیاوش بادو او نیز صورتی از همین کلمه است.

حماسه سیاوش که شرح مفصل آن در شاهنامه فردوسی، ضمن بیان وقایع دوران سلطنت کیانیان آمده است، یکی از اساطیر کهن بشمار می‌رود و به طور خلاصه در متون اوستایی و پهلوی از آن یاد شده است.

در این مقاله پس از بررسی ریشه‌ی لغوی سیاوش و ارائه مطالبی که درباره‌ی وی در متون مزبور آمده است، اظهارات تاریخ‌نویسان نیز در مورد گوشه‌های مختلف داستان مد نظر قرار می‌گیرد. در این راستا خودبخود هنر سخن‌پردازی، نکته‌سنجی و مضمون‌آفرینی استاد بزرگ توس تجلی می‌نماید. از طرفی دیگر چون تشابه صحنه‌های مختلف این داستان بزرگ حماسی و در عین حال غنائی در اساطیر گوناگون بچشم می‌خورد ضمن بر شمردن وجوه اشتراك و افتراق آنها، تحلیلی از هر يك ارائه می‌گردد.

۱- البته بعید نیست شبرنگ نیز مانند سیاه و سیه صفتی ساخته و پرداخته شاعر در توصیف این اسب باشد. نك: لغتنامه دهخدا - ه. م.

بیاورد شبرنگ بهزاد را  
 ۲- شگفتی در آن بد که اسب سیاه  
 ۳- سیاوش سیه را بدانسان بتاخت  
 ۴- SYAVUS  
 ۵- SYAVUXS  
 ۶- سیاوخش ارزاسیب پدر شد جانب توران  
 افراسیاب ملك و سیاوخش روزگار  
 گر سیاوش ایمن از یمن یمن ز آذر گذشت  
 که در یافتی روز کین باد را  
 نمی‌داشت خود را از آتش نگاه  
 تو گفتی که اسبش بر آتش بساخت  
 (بیت ۱۲۶۱۵ ج ۱)  
 (بیت ۱۰۷۰۳ ج ۱)  
 (بیت ۱۰۷۰۴ ج ۱)

بخاک درگه پورپشن بنهاد پیشانی (ص ۷۹۵ دیوان قآنی)  
 اسفندیار دهر و منوچهر دودمان (ص ۵۲۲ دیوان امیر معزی)  
 این سیاووشی است کش آذر به اعضادر گرفت  
 (ص ۵۱ دیوان ملك الشعراء بهار)

## حماسه سیاوش در روایات و متون فارسی پیش از اسلام

### الف: «سیاوش در متون اوستایی»

قدیمترین سندی که از سیاوش نام برده، اساطیر زردشتی است «در آفرین پیغمبر زردشت فقره ۳ از یشت ۲۳، پیغمبر ایران کی گشتاسب را دعا کرده، می فرماید: کاش که تو مانند کی سیاوش زیبا پیکرویی آرایش شوی<sup>۱</sup>».

«در فقره ۱۳۲ از یشت ۱۳ (فروردین یشت) و فقره ۷۱ از زامیاد یشت نام کوی سیاورشن در شمار اسنامی هشتگانه کویان آمده است، در یشت نخستین فروشی اودر شمار فروشی های کیان و پاکان ستوده شده است و در یشت اخیر چنین آمده است که فرکیانی چند گاهی به کی سیاورشن پیوسته بود، که مانند همی کیان دیگر چالاک و پهلوان و پرهیزکار و بزرگ منش بود<sup>۲</sup>».

«فرکیانی نیرومند مزدآفریده را می ستاییم (آن فرا) بسیار ستوده ی زبردست پرهیزکار، کارگر چست را که برتر از سایرآفریدگان است که به کیقباد پیوست و به کی اپویه و به کیکاوس و به کیارش و به کی پشن و به کی سیاوش تعلق داشت<sup>۳</sup>».

«بنابر فقره ۱۸ از درواسپ یشت (یشت ۹)، سیاورشن دلیر بخیان کشته شد و پسرش کیخسرو

انتقام پدر را از کشنده اش افراسیاب تورانی گرفت، این معنی در فقره ۲۲ از همین یشت، و فقره ۳۸ از یشت ۱۷ (ارت یشت) یاد شده است<sup>۴</sup>

«بطوریکه کیخسرو به (دشمن) نابکار مسلط شد، در طول میدان تکاپو به کمینگاه دچار نگردید، در هنگامی که دشمن زیانکار مگار سواره بضدش می جنگید، در همه جا کیخسرو سرور پیروزمند، افراسیاب زیانکار (و برادرش) گرسیوز را به بند درکشید، آن پسر انتقام کشنده ی سیاوش دلیر که به خیانت کشته شد (و انتقام کشنده ی اغریوث دلیر<sup>۵</sup>)».

آنچه از این اشارات بسیار کوتاه اوستایی برمی آید، آن است که سیاوش بسیار زیبا و دلیر بوده، و در خلال رویدادهایی چند به وسیله ی افراسیاب با حيله و خیانت کشته شده، و پسرش کیخسرو کین او را از تورانیان ستانده و افراسیاب را کشته است.

بی گمان در اوستای موجود در دوران ساسانی نیز از سیاوش به تفصیل سخن رفته، و در نتیجه مطابق معمول اجزایی از آن داستان درنامه های پهلوی منعکس شده و با شرح بیشتری در روایات ملی انعکاس یافته است.

نکته ی دیگری که از اوستا برمی آید آن است که «سیاوش نیز جزو شاهان کیانی بوده، و چون دیگر

۱- یشتها، ج ۲، ص ۲۳۴

۲- حماسه سرایی در ایران، ص ۴۷۶

۳- یشتها، ج ۲، ص ۳۴۵، به نقل از زامیاد یشت، فقره ۷۰، کرده ۱۰

۴- یشتها، ج ۲، ص ۳۴۶، به نقل از زامیاد یشت، فقره ۷۷، کرده ۱۱

۵- حماسه سرایی در ایران، ص ۴۷۶

ویران کننده‌ی توران است بوجود نخواهد آمد، زیرا از این مرد یعنی کی‌اوس کسی به نام سیاوش پدید می‌آید و از سیاوش من بوجود می‌گیریم<sup>۵</sup> . «

در فصل ۳۳ از کتاب بندهشن (فقرات ۸-۹) خلاصه‌ی داستان سیاوش به نحو ذیل آمده است: «فراسیاب جنگ نوکرد و سیاوش با اودر کارزار آمد، اما بخیانت سوتاپیه - سوتاپک<sup>۶</sup> که زن کی‌اوس بود، سیاوشن دیگر به ایرانشهر نیامد و او را افراسیاب پیش خود بزیهار پذیرفت و سیاوشن نزد کی‌اوس بازنگشت، بلکه بترکستان شد و دخت افراسیاب بزنی کرد و از وی کیخسرو بزاد، سیاوشن را آنجا بکشند...».

در نامه‌های پهلوی غیر از این خلاصه و فشرده‌ی داستان سیاوش مطلب دیگری جز در مورد گنگ دژ بدست نمی‌آید. چنین بنظر میرسد که بهتر است پیش از بررسی و تحلیل داستان بر پایه‌ی روایت شاهنامه به بعضی از متون تاریخی بعد از اسلام نیز نظری بیفکنیم و اقوال و روایات نویسندگان مختلف را درباره سیاوش و داستان او مورد بررسی قرار دهیم.

### ج: «داستان سیاوش در روایات تاریخی»

در بررسی متون تاریخی بعد از اسلام به کتب بسیاری برمی‌خوریم که از سیاوش یاد کرده‌اند، و

شهریاران مدتی شهریاری کرده است و از پشت سیزدهم و پشت نوزدهم این معنی برمی‌آید، اما در روایات ملی بویژه شاهنامه، سیاوش عنوان شاهی نداشته، و از شهریاری او یاد نشده است<sup>۱</sup>.

### ب: «سیاوش در نوشته‌های پهلوی»

«در متون پهلوی<sup>۲</sup> سیاوش را پسرکی اوس و پدر کی خسرو دانسته‌اند در صورتیکه بنا بر آنچه گذشت در اوستا از نسبت سیاوش به کاووس سخنی نرفته است<sup>۳</sup>». در مینوخرد فصل ۲۷ فقره ۵۵ علاوه بر ذکر نسبت سیاوش و کاووس، بوجود آمدن سیاوش را مایه‌ی مباحث کاوس دانسته است: «و از کاووس سود این بود چون کی سیاوش از تن او برهنید (بوجود آمد)<sup>۴</sup>».

«در دینکرت کتاب نهم، فصل ۲۲ نیز در داستان جدا شدن فرّ کیانی از کی‌کاووس چنین آمده است که هنگام گریز کاوس به دریای وروکشَن فرّوشی کیخسرو که هنوز به دنیای مادی نیامده بود خود را بدو نزدیک کرد و از پی او بحرکت آمد.

نیریوسنگ (پیک اهورامزدا) نیز از پی کی‌اوس روان بود و می‌کوشید تا آن فرّوشی را از او جدا کند، اما ناگاه فرّوشی فریادی بمشابت خروش سپاهی که از هزار مرد پدید آمده باشد، برآورد و گفت: ای نیریوسنگ او را مکش! اگر او را بکشی، کسی که

۱- فرهنگ نامهای اوستا، ص ۱۰۲۱

۲- دینکرت، کتاب ۸ و ۹، مینوگ خرد، فصل ۲۷، بندهشن، فصل ۳۱.

۳- حماسه سرایی در ایران، ص ۴۷۶

۴- حماسه سرایی در ایران، ص ۴۶۹

۵- SUTAPIH - SUTAPAK

خود و گیو و گودر چندان سوار  
 برفتند شاد از در شهریار  
 به نخجیر کردن به دشت دغوی  
 ابابا یـوزان نخجیر جوی  
 بگشتند گردلسب جویبار  
 گرازان و تازان ز بهر شکار  
 بدان جایگه ترك نزدیک بود  
 زمینش ز خرگاه تاریک بود  
 یکی بیشه پیش اندر آمد ز دور  
 به نزدیک مرز سواران تور  
 بدان بیشه رفتند هر دو سوار  
 بگشتند چندی ز بهر شکار  
 به بیشه یکی خویرخ یافتند  
 پر از خنده لب هر دو بشتافتند  
 این ابیات بتفصیل نشان می‌دهد که چگونه جریان شکار به  
 صحنه‌یی دیگر تبدیل شود دست تقدیر دختری تورانی  
 راه‌ایران کشانید و پس از ماجراهایی که وصف کامل آن  
 در شاهنامه مشهور است به دربار کیکاوس راه یافت:  
 چو کاوس روی کنیزك بدید  
 دلش مهر و پیوند او برگزید  
 به هر دو سپه‌بند چنین گفت شاه  
 که کوتاه شد بر شما رنج راه  
 گوزن است اگر آهوی دلبر است  
 شکاری چنین در خور مهتر است  
 بدو گفت خسرو نژاد تو کیست  
 که چهرت به مانند چهر پرست

هریک به نحوی تمام یا قسمتی از سرگذشت او را مورد  
 بحث قرار داده‌اند. البته هیچیک از این روایات،  
 مطالب و اطلاعاتی مزید بر آنچه در شاهنامه‌ی  
 فردوسی ملاحظه می‌کنیم ارائه نمی‌دهند، گاهی نیز در  
 ذکر اسامی و بیان نسبت قهرمانان یا ذکر وقایع  
 داستان عقایدی ابراز می‌کنند که با روایات فردوسی  
 مطابقت ندارد.

از میان روایات تاریخی «غراخبار ملوک الفرس» یا  
 «شاهنامه ثعالبی» نسبتاً شباهت بیشتری با شاهنامه  
 دارد و از این جهت که مأخذ اساسی هر دو ی آنها  
 شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده است<sup>۱</sup>، در بیان وقایع با  
 هم مطابقت می‌کنند. جز این که ثعالبی در مسیر  
 داستان تنها به مطالب اصلی توجه داشته، و از  
 پرداختن به زوائد و حواشی امتناع کرده است، اما  
 فروسی به حکم طبع معنی آفرین و قریحه شاعرانه‌ی  
 خود، ضمن بیان اصل داستان توصیفات مناسبی  
 می‌آورد که واقعه را زنده تر جلوه می‌دهد. در آغاز  
 داستان سیاوش، ثعالبی بی هیچ مقدمه‌یی می‌گوید:  
 «کنیزك زیبای بی‌همتایی به حضور کیکاوس تقدیم  
 شده بود»<sup>۲</sup>. و حال این که فردوسی پس از بیان ابیاتی  
 چند به عنوان مقدمه که مناسب با داستان نیز  
 می‌باشد، چگونگی پیدا شدن کنیزك به وسیله‌ی توس  
 و گیو را با توصیف مناظر و ذکر حالات قهرمانان  
 داستان بیان می‌کند:

چنین گفت موبد که يك روز توس

بدان گه که خیزد خروش خروس

۱- حماسه سرایی در ایران، ص ۴۷۹.

۲- شاهنامه ثعالبی، ص ۷۵.

متعهد شدن رستم در پرورش سیاوش و توصیف انواع هنرها که به او آموخت، به زبان شعر بیان داشته است:

چو نه ماه بگذشت بر خوبچهر  
یکی کودک آمد چو تابنده مهر  
جدا گشت از او کودکی چون پری  
به چهره بسان بت آذری  
جهان گشت از آن خرد پر گفتگوی  
کزان گونه نشنید کس روی و موی  
جهاندار نامش سیاوخش کرد  
بدو چرخ گردنده را بخش کرد  
چنین تا برآمد برین روزگار  
تهمت بر بیامد بر شهریار  
چنین گفت کاین کودک شیرفش  
مرا پرورانیید باید به کش  
بسی مهتر اندیشه کرد اندر آن  
نیامد همی بر دلش بر گران  
به دستم سپردش دل و دیده را  
جهانجوی پور پسندیده را  
تهمت بردش به زابلستان  
نشستگهی ساخت در گلستان  
سواری و تیر و کمان و کمند  
عنان و رکیب و چه و چون و چند  
هنرها بیاموختش سرسر  
بسی رنج برداشت کامد بپر  
سیاوش چنان شد که اندر جهان  
به مانند او کس نبود از مهان<sup>۳</sup>

بگفتا که از مام خاتونیم  
زسوی پسر آفریدونیم  
نیایم سپهدار گرسیوز است  
بدان مرز خرگاه او پروز است  
که اویست هم خویش افراسیاب  
هم از تخمهی تور با جاه و آب  
این نکته خیلی مهم است که این خوبرخ، خویش  
یا اگر دقیقتر بگوییم خواهر زاده<sup>۱</sup> یا نوهی خواهر  
گرسیوز بوده است، و بعید نیست که از همان سو آزار  
و نامهربانی دیده باشد، زیرا در نظام مادر سالاری  
دائی تربیت فرزندان خواهر را برعهده داشته است و  
در سراسر داستان بداندیشی و کینه جویی و حسادت  
گرسیوز نمایان است، و تأثیر این نکته را در پایان  
داستان سیاوش می بینیم که بالاخره بدطینتی گرسیوز  
گریبان فرزند این خوب رخ را می گیرد و او را به  
کشتن می دهد و در واقع یکی از علل آن که  
افراسیاب بدگوییهای گرسیوز را در باره سیاوش بزودی  
باور می کند این است که فکر می کرده رابطه نزدیک  
خویشاوندی میان ایشان هست و کسی پاره تن خویش  
را جز در صورت بروز خیانت به کشتن نمی دهد.  
در مورد بدنیا آمدن سیاوش و پرورش یافتن او  
نزد رستم نیز تعالی به اجمال موضوع را بیان می دارد  
و می گوید: «رستم دایگان بدو تخصیص داد و  
مواظبتش را بر میان بریسته ... تا به حد رشد و بلوغ  
رسیده، به حلیه ادب و معرفت کامل آراسته گردید<sup>۲</sup>».  
همین مطلب را فردوسی با شرحی مبسوط درباره

۱- نیا: برادر مادر- شرفنامه منیری.

۲- ص ۷۵، شاهنامه تعالی.

۳- ابیات ۱۰۲۳۰ به بعد - ص ۴۱۴، شاهنامه چاپ اسلامیه.

جان به پسر داد و عالم را وداع کرد، چون کسی نبود که آن پسر را بپروردی کیکاوس او را به رستم داده بود تا او را بپرورد.»

«... و رستم به اعزازی هر چه قناتر او را به خدمت کی کاووس فرستاد و چندان که به حضرت پیوست و جمال او را پدر بدید شیفته حرکات و شمایل او شد و او را عزیز و گرامی کرد و زن و مرد، هر کس که نظر بر وی می انداخت دست عشق رخت صبر از خانگی دلشان برون می انداخت، تا ذکر جمال او به سودابه رسید، سودای دیدن او در سرش افتاد. کی کاوس را گفت: شنیده‌ام که پسر تو از سیستان بازآمده است و حسن و جمال و کمال و لطف او بغایتی است که در جهان مثل به وی زنند و بدینگونه از کاووس درخواست می کنند تا اجازه فرماید او نیز جمال سیاوش را ببیند»<sup>۱</sup>.

با این که این روایت با شاهنامه فردوسی دو قرن و نیم بیشتر فاصله زمانی ندارد معلوم نیست چگونه تا بدین حد با یکدیگر تباین دارند و هم چنین بدرستی نمیدانیم که عوفی این داستان را از مأخذی مکتوب و معتبر روایت کرده یا آنچه را در افواه جاری بوده ثبت کرده است. زیرا در شاهنامه جزئیات داستان

ثعالبی نیز تحت عنوان: «داستان سیاوش با زن پدرش سُعدا<sup>۱</sup> معروف به سودابه دختر پادشاه حمیر» می گوید: چون سودابه از دور سیا را دید، آنچه از یوسف صدیق به همسر عزیز مصر رسیده بود بدو رسید و مفتون او شد و فراخنای جهان بر او تنگ گشته، اختیارش از دست برفت<sup>۲</sup>. این تفاوت کلام در بیان فردوسی و ثعالبی یعنی اطناب در یکی و ایجاز در دیگری، فقط به خاطر تفاوت در بیان نظم و نثر است و گرنه اصل و اساس داستان در هر دو به یک گونه مشاهده می شود و هر کجا مطلبی یا گوشه‌یی از داستان در شاهنامه‌ی فردوسی ناگفته مانده، در شاهنامه‌ی ثعالبی نیز به چشم نمی خورد در حالی که ممکن است در روایت‌های دیگر از داستان سیاوش در مورد مادر سیاوش و زندگی و وفاتش توضیح مبسوطی نداده است، شاید بتوانیم فصل راجع به «وفات یافتن مادر سیاوش» را که در بسیاری از نسخ شاهنامه نیامده است، الحاقی و مجعول بدانیم<sup>۳</sup>.

در روایتی که از عوفی در جوامع الحکایات مندرج است، چنین آمده است: «... و می‌گویند کیکاوس را پسری بود از زنی دیگر جز سودابه با عقل و خرد و هوش، نام او سیاووش، و مادر او در وقت وضع حمل

۱- مسعودی نیز از سودابه بنام سُعدا دختر پادشاه یمن یاد کرده، یشت‌ها، ص ۲۲۸، ج ۲.

۲- شاهنامه ثعالبی - ترجمه محمود هدایت، ص ۷۶.

۳- این فصل حاوی پانزده بیت است که پس از بیان داستان فرمانروایی سیاوش در ماوراءالنهر در بعضی از نسخ شاهنامه آمده است (ابیات ۱۰۲۹۷ تا ۱۰۳۱۱ ص ۴۱۷ ج شاهنامه چاپ اسلامی) این فصل در شاهنامه چاپ مسکو نیامده است. در شاهنامه چاپ بروخیم هم در حاشیه کتاب نوشته شده است که این فصل در چاپ کلکته وجود ندارد.

۴- مقاله «روایتی دیگر از داستان سیاوش» از آقای دکتر محمد جعفر محجوب مجله سخن - شماره پنجم - سال بیست و دوم.

سیاوخش نام کردش و به همه‌ی جهان اندر، از وی نیکوروی تر نبود. کیکاوس او را به رستم داد و گفت او را به سکستان بر، و پرورش. و رستم او را ببرد و آنجاش پرورد و ادب‌ها بیاموخت و هنرها. چون بیست ساله شد باز پدر آورد، چون کیکاوس او را بدید بدان نیکوی و ادبهای تمام، شاد شد.

و این کیکاوس دختر ملك ترك را بزنی اختیار کرده بود، دختر افراسیاب را، و افراسیاب این دختر را فرستاده بود بی‌خواسته!... چون سیاوخش باز بلخ آمد و جامه‌های ملوکان اندر پوشید و به سلام پدر شد زن کیکاوس دختر افراسیاب بر سیاوخش عاشق شد و او را بر خورشتن خواند و سیاوخش فرمان او نکرد<sup>۱</sup>. البته توصیف شخصیت‌های داستان در روایت طبری درهم آمیخته است.

صاحب مجمل‌التواریخ نیز داستان سیاوش را این چنین به تلخیص بیان کرده است: «بعد از این مولود سیاوش بود، و پروراندن رستم او را، تا افراسیاب آمد به حرب، و سیاوش حرب او را از پدر اندر خواست و به حرب ترکان شد از گفتار سود اوه زن پدرش، بعد از آنکه در آتش رفته بود و پاکیزگی وی پیدا شد و چون برفت و صلح افتاد میان سیاوش و افراسیاب، کاوس بدان رضا نداد و سیاوش به ترکستان اندر رفت و او را افراسیاب بنواخت و دختر به وی داد و آنجا شهری بنا کرد تا افراسیاب را از حسد بر آن آغالدند، و سیاوش کشته شد»<sup>۲</sup>.

به طرز دیگری بیان شده است. مثلاً موضوع سپردن سیاوش به رستم را فردوسی پیشنهاد رستم و پذیرش کیکاوس بعد از تأمل و اندیشه‌ی بسیار میداند و از بود و نبود مادر جهت پرورش او سخنی به میان نمی‌آورد.

همچنین در مورد شیفتگی سودابه بر جمال سیاوش به صراحت می‌گوید پس از آن که کیکاوس با سپاس به درگاه یزدان از آمدن پسر شادمان شد و جشنها بیاراست و همه‌ی نیکوییها را در حق فرزند ادا کرد و نیز چنیدی پس از آن که منشور فرمانروایی کهستان (ماوراءالنهر) را به سیاوش سپرد در یکی از روزها با هم نشسته بودند که سودابه وارد شد و چون نظرش بر سیمای سیاوش افتاد دل در گرو عشق او نهاد و فرستاده‌یی را نهانی به سوی او گسیل کرد تا او را به شبستان شاه بیاورد و چون جواب رد شنید اندیشید که با حیل‌هایی کیکاوس را مجبور کند تا پسرش را به شبستان بفرستد.

بطور کلی داستان سیاوش در روایت عوفی بسیار مختصرتر از شاهنامه است و بعضی از جزئیات داستان را ناگفته باقی گذاشته است. «طبری نیز از این داستان یاد کرده و گفته است که سودابه را برخی دختر افراسیاب دانسته‌اند و بعضی دختر پادشاه یمن»<sup>۱</sup>. او خلاصه این داستان را ضمن اخبار ملوک عجم در عهد سلیمان ذکر کرده، می‌گوید: «پس این کیکاوس را پسری آمد،

۱- حماسه سرایی در ایران، ص ۴۷۴.

۲- ترجمه تاریخ طبری، تصحیح بهار، ص ۵۹۶

۳- مجمل‌التواریخ، صفحه ۴۶.



در تاریخ گزیده نیز از این داستان به اجمال سخن رفته است:

«... پهلوانان ایشان به شکارگاه افراسیاب رفتند، دختری را از تخم گرسیوز یافتند، کاووس او را از پهلوانان بستند، و سیاوش از ویزاد، بعد از یوسف علیه السلام بصورت او دیگری نبود، بتهمت سوداوه زن کاووس که بروعاشق شده بود به ترکستان پیش افراسیاب رفت و دخترش بخواست، چون فرنگیس ازو حامله شد، سیاوش بقصد گرسیوز - برادر افراسیاب - کشته شد. گویند که پویشدن و موی فرو گذاشتن از رسم عزای اوست»<sup>۱</sup>.

یاقوت حموی در معجم البلدان در ذکر ابرقوه، گفته است که در آنجا تل بزرگی از رماد است که مردم گمان می‌برند آتش ابراهیم است که بر او سرد گشت، و او این آتش را همان می‌داند که برای سودابه و سیاوش بر پا کردند و سیاوش بسلامت از آن بیرون آمد، که اکنون به صورت تل خاکستری در ابرقوه باقی مانده است.

اما صاحب معجم البلدان به جای سیاوش، کیخسرو را پسر کیکاوس ذکر کرده که سودابه (سعدی) به او عشق ورزید، او در این باره چنین می‌نگارد و آنرا از کتاب اوستا نقل می‌کند:

«وَقَرَأْتُ فِي كِتَابِ الْإِسْتِاقِ وَ هُوَ كِتَابُ مِلَّةِ الْمَجُوسِ، إِنَّ سَعْدَابِنْتَ تَبِعَتْ، زَوْجَةَ كَيْكَاوُوسَ عَشَقَتْ ابْنَهُ كَيْخَسْرُو، وَرَاوَدَتْهُ عَنِ نَفْسِهِ، فَاَمْتَنَعَ عَلَيْهَا،

فَأَخْبَرَتْ أَبَاهُ أَنَّهُ رَاوَدَهَا عَنِ نَفْسِهَا، كَذِباً عَلَيْهِ، فَاحْتَجَّ كَيْخَسْرُو لِنَفْسِهِ نَاراً عَظِيماً بِأَبْرِقُوهِ وَ قَالَ إِنَّ كُنْتُ بَرِيئاً، فَإِنَّ النَّارَ لَاتَعْمَلُ فِي شَيْئاً، وَإِنْ كُنْتُ خُنْتُ كَمَا زَعَمْتَ فَإِنَّ النَّارَ تَأْكُلُنِي. ثُمَّ أَوْلَجَ نَفْسَهُ فِي تِلْكَ النَّارِ وَ خَرَجَ مِنْهَا سَالِماً»<sup>۲</sup>.

اشاره‌هایی دیگر نیز به قسمتهای مختلف داستان سیاوش در کتب مختلف تاریخ بچشم می‌خورد که گاه ممکن است در برخی از بررسیها مفید باشد، لیکن درین مقاله برای دوری از اطباب فقط به نام برخی از آن کتب اشاره میشود: حبیب السیرج (ص ۱۹۳-۱۹۴، روضة الصفاح ص ۵۸۲ - ۵۷۷ - فارسانامه ابن بلخی ۵۰ - ۴۹، صورة الارض - ابن حوقل ص ۲۹۷ - مروج الذهب ج ۳ ص ۱۴۹ و ...

## «بررسی و تحلیل داستان سیاوش بر

### پایه‌ی روایت شاهنامه و

### مقایسه با داستانهای مشابه»

در مقایسه روایات قدیم این داستان با روایات شاهنامه به این نتیجه می‌رسیم که فردوسی داستان سیاوش را از منبعی مدون و منظم نقل کرده است که از نام و نشان آن آگاهی روشن و دقیق نداریم، ولی از این جهت که داستان سیاوش در شاهنامه شباهت تام به روایت «غرر اخبار» ثعالبی دارد و مأخذ اساسی و مهم هردوی آنها شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده است<sup>۳</sup>، می‌توانیم هم آن را به عنوان منبع اصلی

۱- تاریخ گزیده، صفحه ۸۸.

۲- معجم البلدان، چاپ اسدی، ج ۱، ص ۸۶.

۳- حماسه سرایی در ایران، ص ۴۷۹.

### همی خوشتن را چلیپا کند

به پیش خردمنسد رسوا کند  
شاعر گرانمایه‌ی توس با این براعت استهلال<sup>۱</sup>  
خواننده یا شنونده را متوجه این موضوع می‌نماید که  
اساس داستان برداننایی و خردمندی یکی از  
شخصیتهای داستان، و در مقابل برداندیشی  
شخصیتی دیگر استوار است اکنون با خواندن این  
ابیات، هوشمندی و بیداری سیاوش و همچنین در  
برابر آن اندیشه‌های ناپاک سودابه و عاقبت برسوایی  
کشیدن کارش و نیز بداندیشیهای گرسیوز و عواقب  
وخیمی که به بار آورد، برای خواننده تداعی می‌شود که  
فردوسی زنده کردن این روایات کهن و نظم داستان  
سیاوش را کاری جاودانی می‌شمارد و در مقام تشبیه،  
آن را چون درخت باروری می‌نماید که ثمره آن همیشه  
باقی خواهد ماند:

کهن گشته این داستانشا ز من

همی نو شود بر سر انجمن

اگر زندگانی بود دیرباز

بدین دیر خرم بمانم دراز

داستان سیاوش در شاهنامه‌ی فردوسی بحساب آوریم،  
و از آن‌جا که این داستان در شاهنامه بسیار مفصل‌تر  
از منابع موجود باستانی و پهلوی بوده است، بعلاوه در  
مورد جزئیات داستان و اوصاف و تعبیرات، ذوق  
لطیف شاعر گرانمایه و طبع معنی‌آفرینش نیز سهمی  
داشته است و ما برای تحلیل و بررسی داستان،  
پرداخته‌ی شاعر توس حکیم ابوالقاسم فردوسی را مدّ  
نظر داریم و مقایسه با سایر متون یا داستانهای مشابه  
آنها را در ضمن تحلیل داستان می‌آوریم.

فردوسی داستان سیاوش را به صورت مستقل و با  
مقدمه‌یی در بیان خردمندی و نیک‌اندیشی آغاز نموده،  
زبان به پند و نصیحت می‌گشاید، خردمندی و سخن  
آمیخته با دانش را مایه‌ی آرامش، و اندیشه ناخوش  
را رسوایی در پیش خردمندان می‌شمارد:

سخن چون برابر شود با خرد

روان سراینده رامش برد

کسی را که اندیشه ناخوش بود

بدان ناخوشی رای او کش بود

۱- این براعت استهلال در داستانهایی دیگر شاهنامه نیز دیده می‌شود از آن جمله در آغاز داستان بیژن و منیژه، شبی تیره و  
قیرگون را وصف نموده که از طولانی بودنش نیز دلتنگ می‌شود و شکایت سرمی‌دهد.

نه بهرام پیدا، نه کیوان، نه تیر

دل‌م تنگ شد زان درنگ دراز

یکی مهربان بودم اندر سرای

درآمد بت مهربانم به باغ

شبی چون شبه روی شسته به قیر

نبد هیچ پیدا نشیب از فراز

بدان تنگی اندر بجستم ز جای

خروشیدم و خواستم زوچراغ

توصیف تیرگیهای شب و دازری آن، توجه خواننده یا شنونده را به چاه بیژن معطوف می‌کند، بیان دلتنگی، اضطراب و  
وحشت از تاریکی و همه ناراحتیهای فردوسی در آن شب یادآور حالت بیژن در چاه تنگ و تاریک است، بت مهربانی که آن  
شب شمعی فرا راه شاعر می‌گیرد و او را از تنگدلی نجات می‌دهد، خاطره مهربانیهای منیژه و برافروختن هیزم بر بالای چاه

یکی میوه داری بماند ز من

که ماند همی بار او بر چمن<sup>۱</sup>

برای کسی که با داستان سیاوش آشنا باشد، دو امر تداعی می‌گردد، یکی ارتباط سیاوش با دنیای گیاهان، دیگر کیخسرو ثمره‌یی که از سیاوش پدید می‌آید و طبق روایات اوستایی جاوید می‌ماند.

ب: پس از بیان این مقدمات، داستان سیاوش را از داستانهای کهن معرفی نموده و از زبان دهقان بازگو می‌کند:

ز گفتار دهقان کنسون داستان

تو بر خوان و برگری باراستان

کهن گشته این داستانها ز من

همی نو شود بر سر انجمن

و چنانچه مآخذ مکتوبی داشته است، سخنی از آنها بیان نمی‌آورد.

اما از آنجا که گوشه‌هایی از این داستان در روایات پهلوی و متون اوستایی بچشم می‌خورد و همچنین با بررسی و تفحص نمونه‌های مشابه، آن را در اساطیر سامی و آیینهای بومی مادرسالاری آسیای میانه مشاهده می‌کنیم، به قدمت آن پی می‌بریم و در نتیجه تأثیر فرهنگهای بیگانه و همچنین آیینهای بومی مادرسالاری را در فرهنگ ایرانی ملاحظه می‌نماییم. در کتاب اساطیر ایران تألیف آقای دکتر مهرداد بهار، چنین آمده است:

«یکی از عناصر بیگانه که بر اساطیر ما اثر گذاشته است همان آیینها و اساطیر بومی مادرسالاری است.

از این جمله داستان سوک آور سیاوش است که در طی هزاران سال و سرانجام در دست فردوسی، به صورت یکی از درخشان‌ترین داستانهای سوک آور جهان درآمده و بی‌گمان از آثار پر عظمت ادبیات، گشته است»<sup>۲</sup>.

این ارتباط فرهنگی در مسائل مختلف مربوط به تقویمهای ایرانی و بسیاری از آیینهایی که اقوام ایرانی از اقوام آسیای میانه بقرض گرفته‌اند شاهد گویایی بر عظمت تأثیر فرهنگ و تمدن اقوام بومی آسیای میانه بر اقوام ایرانی است.

اقوام ایرانی که در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد مسیح به برکت وجود رودهای عظیم و پرآب آمودریا و سیردریا موفق شدند تا زمینه‌ی یک اقتصاد زراعی را فراهم سازند، با استفاده از فرهنگ پیشرفته‌ی اقوام بومی در آسیای میانه توانستند شرایط مناسب برای رشد یک فرهنگ عظیم مادر را فراهم آورند و برای گسترش آن ناچار دو شاهنشاهی بزرگ ماد و پارس را برپا کردند و از مصر تا آسیای میانه را گشودند، همین امر سبب شد که آیین زردشت، تقویمهای ایرانی آسیای میانه و دیگر آثار فرهنگی ایشان در شاهنشاهی هخامنشی اثر گذارد و دوام یابد. وجود این تمدن بزرگ ایرانی در آسیای میانه و پیوند فرهنگی اقوام ایرانی با آسیای میانه است که سبب حل نشدن پارسیان و مادیان در تمدن بین‌النهرین شد. این برتری اقتصادی و فرهنگی آسیای میانه‌ی ایرانی در طی همدی تاریخ گذشته‌ی ما دیده می‌شود. تأثیر فرهنگ ماوراءالنهر و خراسان بزرگ در

۱- ایبات ۱۰۱۶۰ به بعد، صفحه ۴۱۱، جلد اول، شاهنامه‌ی فردوسی

۲- صفحه ۵۰، اساطیر ایران، تألیف آقای دکتر مهرداد بهار.

و شاهزادگان ایرانی در موقعیتی غیرعادی یعنی دور از خاندان پدری پرورش می‌یابد، بدین ترتیب که تا سنین بلوغ نزد رستم است و تحت تعالیم او رشد می‌کند. از نمونه‌های دیگر شاهان و پهلوانان که در هنگام کودکی از شهر و دیار خویش بدور می‌افتند، فریدون، زال، کورش و شاهپور، پسر اردشیر بابکان را می‌توان ذکر کرد.

اما در مورد سن سیاوش بهنگام سپردن او به رستم، فردوسی صریحاً مطلبی نگفته است، فقط می‌توان از فحوی کلام او استنباط کرد که روزگاری از تولد او گذشته که رستم به نزد کاووس آمده، تعلیم و پرورش سیاوش را از پدرش خواستار شد، کاووس نیز پس از مدتی اندیشه و تفکر پذیرای خواسته‌ی تهمتن گشته، فرزند را بدو سپرد.

بدین ترتیب نمی‌توان نظر آنان را که می‌گویند: «مادر سیاوش در هنگام وضع حمل جان به پسر داد و عالم را وداع کرد، ... چون کسی نبود که آن پسر را بپروردی، کی کاووس او را به رستم داده بود تا او را بپرورد، و رستم در تهذیب اخلاق و تحسن شمایل او شفقت پدرا نه می‌ذول داشته بود و او را بسزا پرورده...»<sup>۲</sup>

دوره‌ی اشکانیان بر فرهنگ ایران امری محتوم است. در این دوره است که حماسه سرایی و سرودن داستانهای سوک‌آور غنایی در خراسان بزرگ رشد می‌کند و شاهنامه‌ها شکل می‌گیرند.

داستان سیاوش هم که از نمونه‌های کهن اساطیر تأثیر پذیرفته، بسیاری از خصوصیات اساطیر دیگر را دارا می‌باشد، کما این که مادر سیاوش از تورانیان است (خواهرزاده یا نوه‌ی خواهر گرسیوز<sup>۱</sup>) و پس از مقایسه با ازدواجهای دیگر که در شاهنامه یاد شده است، بقایای نهادهای قبیله‌یی را در اساطیر پهلوانی ایران می‌توان دید، زیرا اغلب یادآور نوعی ازدواجهای برون طایفه‌یی است که در قبایل بدوی رواج داشته است.

از این نوع ازدواجها پسران فریدون با دختران شاه یمن، ازدواج زال و رودابه، رستم با تهمینه، بیژن با منیژه، کاووس با سودابه، سیاوش با فرنگیس و دختر پیران ویسه و ازدواج گشتاسب با کتایون دختر قیصر روم را می‌توان ذکر کرد.

از همانندیهای دیگر داستان سیاوش با اساطیر مختلف طرز پرورش قهرمان در هنگام کودکی است. سیاوش نیز بهنگام کودکی مانند بسیاری از دلاوران

۱- اساطیر ایران، صفحه ۱۲۲. (نقل به اختصار)

۲- بدو گفت خسرو نژاد تو کیست  
 بگفتا که از مسام خاتونیم  
 نیایم سپهدار گرسیوز است  
 که چهرت بمانند چهر پری است  
 زسوی پسر آفریدونیم  
 دان مرز خسرگاه او پروزیست

۳- مجله سخن، دوره‌ی بیست و دوم، شماره‌ی ۵، مقاله آقای دکتر محمد جعفر محجوب تحت عنوان: «روایتی دیگر از داستان سیاوش» روایت عوفی.

مناسب و درخور سن و سال او نمی دانسته.  
 بیک هفته زین گونه بودند شاد  
 به هشتم در گنج ها بر گشاد  
 زهر چیز گنجی بفرمود شاده  
 زمهر و زتیغ و زتخت و کلاه  
 ز اسبان تازی به زین پلنگ  
 زبرگستوانها و خفتان جنگ  
 ز دینار و از بدرهای درم  
 ز دیبا و از گوهراں بیش و کم  
 جز افسر که هنگام افسر نبود  
 بدان کودکی تاج در خور نبود<sup>۲</sup>  
 گویا هفت سال دیگر می باید آرموده گردد تا در  
 خور تاج شاهی شود:  
 چنین هفت سالش همی آزمود  
 بهر کار جز پاک زاده نبود  
 به هشتم بفرمود تا تاج زر  
 همان طوق زرین و زرین کمر  
 نبشتند منشور بر پرنیان  
 برسم بزرگان و فرکیان  
 زمین کهستان ورا داد شاه  
 که بوداوسزاوار تخت و کلاه<sup>۴</sup>  
 بدین ترتیب اگر سن سیاوش را پیش از  
 این هفت سال که تحت آزمون پدر بود  
 تا به فرمانروایی سرزمین کهستان رسید ،

پذیرفت. زیرا رستم هنگامی خواستار تعلیم به او  
 می گردد که نشانه های پهلوانی و رشادت را در  
 سیمای او مشاهده می کند و آن در هنگام تولد امری  
 ناممکن است، مگر این که روزگاری بگذرد و اعمال و  
 افعال کودک این خصوصیت را بروز دهد. علاوه بر  
 این، رستم فقط پرورش سیاوش را از جهت تعلیم  
 جنگاوری و آشنایی به آیینها و رسوم رزم و بزم  
 منظوری دارد، نه پروراندن جسم.

« پس سیاوش مدتی نزد پدر و مادر بالید تا  
 آنکه رستم به تخت گاه آمد و سیاوش نظرش را جلب  
 کرد و از کاووس خواست پسر را بدوستیاری او را  
 بپروراند و تربیت کند<sup>۱</sup>».

در کتاب سوک سیاوش آمده است که: « شاید  
 دست کم هفت ساله بود که او را به رستم سپردند  
 (زیرا کودکان را در هفت سالگی از پرستاری زنان دور  
 می کردند و به آموزگار می سپردند) و تهمتن او را  
 سواری و سپاه سالاری و آیین بزرگی آموخت و این همه  
 کار یکی دو سال نیست. تازه کاووس هفت سال او را  
 آرموده و سپس شهریاری سرزمینی را به وی سپرد<sup>۲</sup>».

بهر صورت مجموع سن او به هنگام سپردن به رستم و  
 مدتی که تحت تعلیم او بوده به اندازه یی است که هنوز  
 کودک بحساب می آمده زیرا یک هفته پس از ورود او  
 و برگزاری جشن و سور و شادی و سرور، کیکاوس از  
 هر گنجی بدومی دهد، مگر تاج شاهی که هنوز آن را

۱- فرهنگ نامهای اوستا صفحه ۱۰۲۳.

۲- سوک سیاوش، تألیف شاهرخ مسکوب، صفحه ۵۰.

۳- ابیات ۱۰۲۸۶ به بعد، شاهنامه ی چاپ اسلامی، ص ۴۱۶.

۴- ابیات ۱۰۲۹۲ ببعد، شاهنامه چاپ اسلامی، ص ۴۱۶.

زرتشت می‌نماید، وفرشته‌ی باران مانند پانزده ساله‌ی درخشان باچشمهای روشن، بلند بالا و بسیار نیرومند، در روشنی‌پرواز می‌کند. در دوران پادشاهی بهشتی جمشید که سرما و گرما و پیری و مرگ نبود پدر و پسر — پانزده ساله می‌نمودند». از داستان دنیا آمدن سیاوش از مادری تورانی و پرورش او در نزد رستم که بگذریم بقیه وقایع زندگی او را می‌توان به دو دوره مشخص و قابل بررسی تقسیم کرد.

«یکی داستان نامادری که به عشق پسر خوانده خویش دچار می‌شود و چون پسر دل بدین عشق نمی‌سپارد و به درخواست نامادری خویش تن نمی‌دهد مورد خشم او قرار می‌گیرد، زن به بس نیرنگ او را به آتش می‌فرستد تا او را از بین ببرد ولی جوان از آتش درست و سالم گام بیرون می‌نهد.

داستان دوم داستان شاهزاده‌ای است که به سرزمین دشمن خود پناه می‌برد و در آنجا محبوب و گرامی داشته شاه کشور می‌گردد و به دامادی شاه می‌رسد، و بدو سرزمینی فراخ را می‌سپارند تا خود بر آن شاهی کند، اما سرانجام در اثر فتنه‌انگیزی حاسدان به فرمان شاه کشته می‌شود و از خون او گیاهی می‌روید».

«بخش نخست این داستان هندو ایرانی نیست، زیرا که هیچ نشانی و هیچ اشاره‌ی به سیاوش در

بقول مؤلف سوک سیاوش، چهارده سالگی<sup>۱</sup> محسوب داریم که بهتر و دقیق‌تر از قول نویسندگی تاریخ طبری است که او را بیست ساله دانسته، «... کیکاوس او را به رستم داد و گفت او را به سکستان بر و پرورش... رستم او را ببرد و آنجاش پیروید و ادبها بیاموخت و هنرها. چون بیست ساله شد باز پدر آورد»<sup>۲</sup>. در صورتی که اگر سیاوش در این هنگام پهلوانی بیست ساله بود پدرش او را کودک نمی‌شمرد و تاج شاهی را از او دریغ نمی‌داشت. ثعالبی نیز درین مورد فقط حدود سن او را یاد کرده و گفته است «رستم دایگان بدو تخصیص داد و مواظبتش رامیان بریسته... تا بعد رشد و بلوغ رسیده، به حلیه ادب و معرفت کامل آراسته گردید»<sup>۳</sup>. بررسی تطبیقی که در کتاب سوک سیاوش در این باره می‌بینیم نیز مؤید روایت ثعالبی است، یعنی در همان سنین بلوغ و چهارده یا پانزده سالگی است که سیاوش به زیور هنرهای شاهانه آراسته می‌گردد. در این کتاب مقایسه‌ی هم بین پانزده سالگی در اوستا و نشانه‌های مختلف برومندی در این سن و کمربند کستی بستن و پیراهن سفید - صدف - پوشیدن به آیین زردشت و کمال یافتن ماه در چهارده شب، با چهارده سالگی سیاوش شده - است: «در اوستا پانزده سالگی نشانه‌ی برومندی جسمانی است. ایزد پیروزی خود را چون جوان پانزده ساله‌ی به

۱- «پس این سیاوش نه (دو هفت ساله) که ماه دو هفته است نشسته بر تختی به تابندگی ماه «- سوک سیاوش، ص ۵۰.

۲- تاریخ بلعی، تصحیح بهار - گنابادی، ص ۵۹۶.

۳- شاهنامه ثعالبی، ترجمه محمود هدایت، چاپخانه مجلس، ص ۷.

۴- صفحه پنجاه و یک - اساطیر ایران (با تغییرات جزئی).

اساطیر ودائی وجود ندارد، و این می‌رساند که سیاوش و بخش نخستین داستان متعلق به دوره تمدن ایرانی ماوراءالنهر است، دیگر این که با مطالعه تطبیقی اساطیر ایران و اساطیر ملل آسیای غربی و ساکنان غیر هند و اروپائی کرانه‌های دریای مدیترانه می‌توان ارتباط این بخش داستان را با اعتقادات اساطیر و آیینهای سومری، سامی، مدیترانه‌یی دریافت، این اقوام که در هزاره‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد مسیح دارای ساختهای اجتماعی و نهادهای فرهنگی مادرسالاری بوده‌اند به الهه (ایزد بانوی) بزرگ زمین و آب اعتقاد داشته‌اند و بنا به اساطیری که ازین ملل بازمانده است این الهه پسری یا معشوقی داشته که خدای گیاهی بوده است. در این افسانه‌ها مادر به فرزند یا معشوق زیبای خویش سخت دل می‌بندد و در اثر روی گرداندن معشوق و نپذیرفتن عشق وی، سرانجام الهه فرزند یا معشوق خود را می‌کشد و یا چنان ضربتی بدو می‌زند که وی دیوانه‌وار خود را می‌درد، مادر یا عاشق و پس از مرگ فرزند یا معشوق، سراسیمه به دنبال او می‌رود و بار دیگر وی را حیات می‌بخشد. از این نوع اساطیر که گویای مرگ هر ساله‌ی گیاهی و باز روئیدن آن است، به گونه‌های مختلف در غرب آسیای اعصار کهن دیده می‌شود.

داستان سیبیل و اتیس Attis - Cyble که در فریجیه پدید آمد و سپس به یونان رفت، داستان ایشتر و تموز Ishtar - Tamuz در بابل، داستان ادونیس Adonis در فنیقیه، داستان ایزیس و اوزیریس Osiris- Isis در مصر و بسیاری

داستانهای دیگر از این جمله‌اند.

فریجی‌ها الهه بزرگ خود را «سیبیل» می‌نامیدند که الهه‌ی زمین بود و او را بر سرکوهها ستایش می‌کردند. او علاوه بر ویژگیهای دیگر بر جانوران وحشی نیز فرمانروا بود. خدایی که نگهبان گیاهان بود اتیس نام داشت و در افسانه‌ها چنین آورده‌اند که اتیس پسر و معشوق سیبیل بود. این آیین فریجی‌ها به یونان نیز رسید. بنابر روایت بازمانده‌ی یونانی، اتیس جوان زیبا و خوش اندامی بود که سیبیل دل به او باخته و او را به عنوان کاهن معبد خویش برگزیده بود و از او پیمان گرفته بود که ازدواج نکند، ولی اتیس پیمان را شکست و دختر رودخانه‌ی سانگار یوس Sangari US را به زنی گرفت سیبیل بر او ضربه‌یی دیوانه کننده فرود آورد و اتیس در اثر آن خویشتن را تکه‌تکه کرد و چون بار دیگر به زندگی برگشت، آهنگ نابود کردن خویش را داشت که سیبیل وی را به صورت درخت صنوبری درآورد. مردم هر سال در آغاز بهار آیین بازخاستن اتیس را در طی پنج روز برپا می‌داشتند. نخستین روز به سوگواری می‌گذشت و در میان گریه و زاری مردم صنوبری را کفن کرده و به کوچه و بازار می‌آوردند. در روز دوم رقصهای تند و وحشیانه‌یی برپا می‌شد، روز سوم را مردم به ضربت زدن بر خویش می‌گذرانیدند. روز چهارم، با رقصهای شادمانه‌یی که در طی آن انجام می‌یافت، معرف بازخیزی اتیس بود و روز پنجم را مردم به استراحت می‌پرداختند.

در آیین ایشتر و تموز بابلی که جانشین دموزی Dumuzi سومری است، نیز همین داستان

تکرار می‌شد.

محصول برپا می‌شد، و مردم، بخصوص زنان، به شیون و زاری برمی‌خاستند. معمولاً بهنگام این مراسم در ظرفها سبزه می‌رویانیدند و آن ظرفهای سبزه را باغهای ادونی می‌نامیدند، این عمل از مراسم حتمی آیین او بود. پس از چند روز که از سوکواری می‌گذشت، رستاخیز ادونیس فرامی‌رسید و مردم آن روز را جشن می‌گرفتند و سبزه‌ها را به چشمه‌ها یا به دریا می‌افکندند.

افسانه‌ی مرگ اوسیر Ousir (در یونانی اوزیریس Osiris) در مصر که خدای باروری بود و بازساختن او توسط مادرش Aset (در یونانی ایزیس Isis) و بسیاری دیگر از افسانه‌های مردم غرب آسیا و مدیترانه، نشانه‌های دیگری از این آیین گسترده مادرسالاری بوده است.

شباهت داستان سیاوش با این داستانها بسیار است، نخست این که رویش گیاه خون سیاوشان پس از مرگ سیاوش، مانند درخت شدن یا رویش دوباره‌ی خدایان نباتی، اتیس فریجی، تموز بابلی، ادونیس فنیقی و اوزیریس یونانی است. نشان دیگر ارتباط سیاوش با دنیای گیاهان را از به آتش رفتن او بازمی‌شناسیم که نمایانگر خشک شدن و زردی گیاه و در واقع آغاز انقلاب صیفی و هنگام برداشت محصول است. نشانه‌ی دیگر این که آیین سیاوش در ماوراءالنهر که سرزمین اصلی اسطوره او است، در آغاز تابستان انجام می‌یافته است که نیز آغاز انقلاب صیفی است. تقویمهای سغدی و خوارزمی با آغاز تابستان شروع می‌شد. مردم

ایشتر، ایزد بانوی بابلی - آشوری، که الهه‌ی عشق بود، به تموز که خدای برداشت محصول بود، دل باخت ولی چون تموز به عشق او پاسخ مثبت نداد، در اثر خشم ایشتر، این خدای محصول گرفتار تباهی شد و پس از مرگ به جهان مردگان در زیرزمین رفت، از آن پس ایشتر به زاری نشست و برای بازیافتن تموز به جهان زیرزمین رفت، و وی را بار دیگر به جهان بازآورد.

مردم بین‌النهرین هر ساله، مرگ تموز را با سرودهای اندوهبار یاد می‌کردند و آیین مفصلی را در این عزاداری مرعی می‌داشتند.

آیین دیگر، که شبیه به این دو آیین بود، به مردم فنیقیه تعلق داشت و آیین ادونیس Adonis خوانده می‌شد. بنا به بعضی روایات، الهه‌ی عشق که مادر ادونیس بود دچار عشق به فرزند شد و از بیم آن که مگر ادونیس یعنی خدای کشت و زرع و مینوی گیاهان، بهنگام شکار کشته شود، او را از شکار بازداشت و چون ادونیس سخن او را نپذیرفت، در شکار کشته شد نام این خدای فنیقی در اصل ادونی Adoni به معنی خداوندگار من بوده است. درمراسمی که برای او در فنیقیه بر پا می‌شد، زنان به زاری و فریاد نام او را می‌خواندند و گمان می‌کردند که ادونیس هر سال به زادگاه خویش بازمی‌گردد و باری دیگر زخمی مرگبار برمی‌دارد و آنگاه آبها چون خون سرخ رنگ می‌گردند. مراسم مربوط به ادونیس هر سال در هنگام برداشت



برپایمی‌دارند، مربوط به داستان سیاوش، و در حدی وسیع‌تر مربوط به همان عزاداریهایی است که برای خدای میرنده در غرب آسیا برپا می‌داشتند، احتمال دارد که این عزاداریهای سیاوشی با آیینهای مربوط به سوگواری برای مردگان نیز تطبیق داده شده باشد و از آن جای که فرود آمدن فروشی‌ها بنا به فروردین یشت، ظاهراً در آغاز بهار انجام می‌یافته است، آیین سوگواری سیاوش که با آن ادغام شده، نیز از اول تابستان به اول بهار افتاده است.

داستان رفتن سیاوش به توران زمین<sup>۵</sup>، ازدواج او با فرنگیس و به شاهی رسیدن و سرانجام کشته شدن و روییدن گیاه ازخون او نیز بیابانی دیگر از همین باورداشتهای مادرسالاری است و نوعی تقلید جادویی از افسانه‌ی الهی زمین یا آب و خدای جوان‌میرنده است. آثاری در دست است که اثبات می‌کند در تمدنهای کهن آسیای غربی و مدیترانه‌یی، کاهنه‌های شهرهای باستانی که شهریانوی سرزمینهای خود نیز بوده‌اند،

خوارزم روز ششم نخستین ماه سال را آغاز سال قرار می‌دادند<sup>۱</sup>، و تاریخ خود را با تولد سیاوش آغاز می‌کردند<sup>۲</sup>. اما این ششمین روز آغاز سال یا نوروز بزرگ روزی است که بنا به اساطیر زردشتی در آن روز کین سیاوش گرفته می‌شود<sup>۳</sup>. همچنین در تاریخ بخارا آمده است: «هر سالی هر مردی آن جا یکی خروس بدو (برای سیاوش) بکشند پیش از برآمدن روز نوروز، و مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه‌هاست»<sup>۴</sup>.

بدین گونه سیاوش در نوروز، در آغاز تابستان کشته می‌شود و در ششمین روز سال نو، یا نوروز بزرگ، رستاخیز می‌کند.

در تقویم زردشتی این پنج روز به نام پنجه‌ی دزدیده، به آخراسند منتقل شده است و جشن رستاخیز عملاً به اول فروردین افتاده است.

بی‌گمان عزاداریهای مرسوم در دین زردشت که در پنجه‌ی دزدیده انجام می‌یابد و به یاد مردگان آیینها

۱- آثار الباقیه، ص ۴۶.

۲- ایضاً همان کتاب، ص ۳۵.

۳- ماه فروردین روز خرداد، از مجموعه Pahlavitexts، گرفته شدن کین سیاوش در واقع برابر است با رستاخیز خدای بین‌النهرین.

۴- تاریخ بخارا، ص ۲۸.

۵- در برخی ازداستانهای پهلوانی یا اساطیری، فرزند، نشانه‌یی از خاندان مادری به ارث می‌برد یا به نحوی در خانواده‌ی مادری می‌ماند، مانند رستم که با آن که پسر زال و از خاندان سام است، درفش آراسته به نقش اژدها دارد که مظهر خاندان مهرباب شاه کابلی (خاندان مادری) است، مهرباب نیز در شهر سمنگان، و کیخسرو و فرود در توران می‌مانند. سیاوش نیز بنا به عللی که پیش می‌آید به توران زمین کشیده می‌شود و اگر چه در همان جا کشته می‌شود ولی قسمت اعظم زندگی مفید خود را در آن جا می‌گذراند و به شاهی هم می‌رسد. (با توجه به این که مادر او نیز تورانی و نوه‌ی دختری یا خواهر زاده‌ی گرسیوز است).

فراوانی محصول کنند ولی قدرت سنتهای کهن هم از میان بردن این آیین را مانع می‌شد زیرا چگونه ممکن بود مسأله باروری زمین، گیاهان و جانوران را در این جوامع روستایی بی‌اهمیت انگاشت و از آن گذشت؟<sup>۲</sup>

بدین روی، در این جوامع راه تازه‌یی پیدا شد، فرمانروا چند روزی از حکومت دست می‌شست و کسی را که معمولاً از بزهکاران بود به جای خویش به حکومت می‌نشانید. این حاکم موقت بود که به‌نگام مراسم قربانی دچار مرگ آیینی می‌شد و این خون او بود که برگیاهان و جانوران افشاند می‌شد. این آیین قربانی کردن هنوز در بسیاری از جوامع به شکلهای گوناگون و با اهداف مختلف کم و بیش موجود است و با گذشت زمان تغییراتی در آن حاصل می‌شود.

در مورد حاکم موقت نیز یکی از تغییرات این بود که اغلب از کشتن امیرموقت چشم می‌پوشیدند و به زدن و آزدن و دورکردن او اکتفا می‌کردند. در بین‌النهرین نیز آثار این آیین از دیرگاه بازمانده است.

در نقش زمینی - جادویی الهه‌ی مادر، هر سال با یکی از دلاوران شهر ازدواج می‌کردند و آن دلاور در اثر این ازدواج به فرمانروایی موقت شهر می‌رسید و در پایان سال آن دلاور فرمانروا را قربانی می‌کردند و خون او را بر گیاهان می‌پراکندند و گمان می‌داشتند که این تقلیدی جادویی از مرگ خدای گیاهی است و ریختن خون او بر زمین سبب رویش و پرباری گیاهان خواهد شد. حتی گوشت این دلاور را اطرافیان کاهنه، خام می‌خوردند.

این جا شاید لازم باشد اشاره‌یی به آیینی زنده در ایران کنیم که بازمانده‌ی همین آیین قربانی کردن دلاور فرمانرواست و آن آیین میر نوروزی<sup>۱</sup> است که به نامهای گوناگون در سراسر ایران رایج بوده است و هنوز کما بیش زنده است.

این آیین بنا بر مدارك تاریخی مربوط به هنگامی است که جوامع مادرسالاری نجد ایران و آسیای غربی، به جوامع پدرسالاری تبدیل شده بود و حکومت مردان جایگزین فرمانروایی شده بود و دیگر امکان نداشت فرمانروایان مرد را چون گذشته قربانی باروری و

۱- بنابراین آیین، به هنگام نوروز، امیر یا حاکم محل بر حسب ظاهر از امیری یا حکومت دست می‌کشد و به جای وی امیری یا حاکمی موقت می‌نشانند. این امیر یا حاکم موقت باید شرایطی داشته باشد. مثلاً اسیر باشد و سر و وضعی هرچه نامتناسب‌تر برای حکمرانی داشته باشد و در حقیقت کاریکاتور حاکم اصلی باشد. ظاهراً این شرایط بعدها از طرف طبقات حاکم مقرر شده برای این که کسی هوس رسیدن به حکومت نکند. البته تأثیر خرافات نیز بدیهی است. این شخص در طی چند روز جشن نوروزی حکومتی صوری می‌کند و به عزل و نصب و توقیف و حبس و جریمه و مصادره می‌پردازد و پس از چند روز یاد شده، حکومت کوتاه او به پایان می‌رسد و امیر یا حاکم اصلی به جای خویش باز می‌گردد. انتصاب موقتی یوسفی ترکش دوز به جای شاه عباس نیز دنباله و نمونه‌یی از همین عقیده است. اگر چه این انتصاب در عین حال جنبه‌های دیگر هم داشته و از خرافی بودن شاه و منجم بزرگ وی سرچشمه می‌گرفته است.

۲- زندگی شاه عباس کبیر، استاد نصراله منشی.

« قصه یوسف و زلیخا از دیدگاه ترکیب داستان و ریزه‌کاریها و حوادث فرعی با داستان سیاوش و سودابه بسیار نزدیک است. در داستان ایرانی از دوشخصیت اصلی داستان، سودابه بیگانه است، اما در داستان اخیر یوسف بیگانه می‌باشد.<sup>۳</sup>

یکی از موارد قابل توجه در این دو داستان، جمال و زیبایی و کمال حسن یوسف و سیاوش است. در مورد جمال یوسف گفته‌اند که اگر زیبایی تمام عالم را به ده بهره تقسیم کنند، نه بهره آن از آن یوسف و يك قسمت دیگر، از آن تمام عالمیان است. زیبایی سیاوش نیز در روایات تاریخی به روشنی بیان شده است:

در آفرین پیغمبر زرتشت، فقره ۳ از پشت ۲۳، پیغمبر ایران گشتاسب را دعا کرده فرماید: «کاش که تو مانند کی سیاوش، زیباپیکر ویی آلابش شوی».

در یشتها نیز به زیبایی سیاوش که موجب شیفتگی سودابه و سرانجام حسدورزی گرسیوز نسبت به سیاوش و سبب کشته شدن وی گردید اشاره شده است.<sup>۴</sup>

در شاهنامه‌ی الینداری نیز زیبایی و جمال سیاوش را ضرب‌المثل برای زیبایی و کمال حسن گفته‌اند: «... و ضرب فی موضع آخر مثلاً للجمال و البراءة من العیب»<sup>۵</sup>.

در نامه‌های آشوری از دوره‌ی اسرهادون Esarhaddon این مطلب به روشنی آمده است. در ۱۸۶۰ پیش از میلاد مسیح برای فرمانروای ایسین Isin چنین جانشینی تعیین شد و این جانشین را کاهنه‌یی برگزید. جانشین همه پیشگوییهای بدی را که در حق فرمانروا و خود او می‌شد بر عهده می‌گرفت. در مصر نیز قربانی کردن دلاور فرمانروا در دوره‌ی پیش از تاریخ وجود داشته است، و هرچند در دوره‌ی فرعون‌ها این عمل قربانی دیگر انجام نمی‌گرفت، ولی مدارک اسلامی مؤید وجود و ادامه این آیین به همان شکل میرنوروزی است.<sup>۱</sup>

در یونان و کرت، که قبل از آمدن اروپائیان زیر سلطه مادر سالاری بوده است، نیز آیین قربانی کردن پس از تحول جامعه مادرسالاری به پدرسالاری به آیین جانشینی موقت و قربانی کردن جانشین تبدیل یافت.<sup>۲</sup>

پس از بررسی تطبیقی اساطیر ایران آیینهای سومری - سامی و مدیترانه‌یی، و همچنین دریافت وجه تشابه داستان سیاوش با اساطیر مختلف که از خدای نباتی در غرب آسیای اعصار کهن وجود دارد، می‌توان مقایسه‌یی هم بین داستان سیاوش و داستان یوسف و زلیخا نمود.

۱- محمد قزوینی، شاهی دیگر برای میرنوروزی، مجله یادگار سال اول، شماره دهم.

۲- تحلیل و بررسی تطبیقی که در کتاب «اساطیر ایران» تألیف آقای دکتر مهرداد بهار، درباره‌ی اساطیر ایران و اساطیر ملل آسیای غربی و ساکنان غیر هند و اروپایی کرانه‌های مدیترانه وجود دارد نقل گردید، ص ۵۱.

۳- بنقل از فرهنگ نامهای اوستا، ص ۱۰۲۷.

۴- یشتها، جلد ۲، ص ۲۳۴.

۵- شاهنامه الینداری در شرح احوال سیاوش.

محیطی نامناسب ترجیح می‌دهد. باز در هر دو داستان می‌بینیم با آنکه سیاوش و یوسف از هر گناهی پاک و بری هستند، به تهمت زنان و بازخواست همسران آنان دچار می‌شوند، علاوه بر این به روایت فردوسی، چون سیاوش از آتش به سلامت می‌گذرد و تهمتهای بیجای سودابه، بر کاوس آشکار می‌گردد، پایمردی سیاوش او را از باد افراه سخت نجات می‌دهد. همچنین هنگامی که پس از هفت سال یوسف از زندان بیرون می‌آید و حقیقت ماجرا بر عزیز مصر آشکار می‌شود، زلیخا از مجازات و تنبیه عزیز مصر، به شفاعت یوسف رهایی می‌یابد. اگر چه تصور شود همسران آنان نیز از خدا می‌خواسته‌اند که چنین شفاعتی پیش آید و فرصت را غنیمت می‌شمرند که نسبت به زنانشان تنبیهی صورت نگیرد.

در هند داستان مشهور «رام چَندَر» Rama و Sita تا Tehandra و نیز به داستان سیاوش و سودابه و یوسف و زلیخا همانند است.

در منظومه بزرگ هندی به نام رامایان این داستان بتفصیل آمده اما برخلاف دو نمونه مذکور، در اینجا زن است که از طرف مرد وسوسه می‌شود، وشه بانو «سی تا» مظهر پاکي و عفت معرفی می‌شود و چون پاکدامنیش مورد تردید شوهر قرار می‌گیرد پیشنهاد می‌شود تا برای اثبات بی‌گناهی و پاکدامنی از آتش بگذرد.<sup>۳</sup>

در تاریخ بلعمی مندرج است: «کیکاوس را پسری آمد، او را سیاوش نام کردند، در همه‌ی جهان ازین سیاوش نیکوروی تر کس نبود<sup>۱</sup>».

صاحب تاریخ گزیده، سیاوش را بعد از یوسف، زیباترین مردم یاد کرده، گوید: «بعد از یوسف علیه‌السلام، به صورت او دیگری نبود<sup>۲</sup>».

در وصف حسن یوسف و جمال او نیز همین بس که «فلمارینه اکبرنه فقطعن ایدیهن».

کاش آنانکه عیب من جستند

رویت ای دلستان بدیدنی

تابجای ترنج در نظرت

بی‌خبر دست‌ها بریدنندی

از طرف دیگر در هر دو داستان، نامادری است که نسبت به پسر خوانده‌ی خود عشق می‌ورزد و موجب بروز چنان ماجراهایی می‌گردد (سودابه زن کیکاوس و نامادری سیاوش بود- یوسف نیز چون فرزندی در خانه‌ی عزیز مصر رشد کرده و بزرگ شد و زلیخا حکم نامادری او را یافت). در هر دو داستان عشق سودابه به سیاوش، و زلیخا به یوسف آمیخته با دسیسه و نیرنگ و ناشی از شهوت، بالاخره حاکی از خیانت به همسران است. ولی سیاوش و یوسف هر دو از هوری و هوس دور هستند و به خواهشهای آنان تن نمی‌دهند، و می‌کوشند که به هر حیل از چنگ وسوسه‌های فریبنده رهایی یابند. سیاوش سفر به توران را برمی‌گزیند و یوسف رفتن به زندان را بر تحمل

۱- تاریخ بلعمی، ص ۵۹۶.

۲- تاریخ گزیده، ص ۸۸.

۳- نك. فرهنگ نامهای اوستا، ذیل کلمه «گوی سیاورشن» و همچنین جلد شانزدهم و بیستم La Grand Emclopédie، مقاله سیلون لوی، (Syluain Levi) تحت عنوان «حماسه در هند» و مقاله فوشه Feucher در جلد بیست و هشتم.

در مجمل التواریخ مندرج است: «کیکاووس را هم غرود گویند یعنی که هم به آسمان رفت. و ابراهیم را سیاوش گویند، سبب آنکه وی در آتش رفت...»<sup>۲</sup>.

یاقوت حموی در معجم البلدان در ذکر لفظ ابرقوه و توصیف آن شهر گفته است که در آنجا تل بزرگی است از رماد، و مردم گمان می‌برند که آن آتش ابراهیم است که بر او سرد گشت، در صورتی که خود او با استناد به کتاب اوستا این آتش را همان می‌داند که برای سیاوش برپا کردند<sup>۳</sup>.

گذشته از مطالبی که در تواریخ آمده یا در اذهان به جای مانده، آیینی از حماسه‌ی سیاوش به یادگار مانده است که هنوز پس از گذشت قرن‌ها در بسیاری از جایها برپا داشته می‌شود، و آن رسم عزاداری برای این بی‌گناه است، عزاداری برای جوان برومند و پهلوانی که به ناحق کشته شد و خونی که با ظلم و ستم ریخت.

«نه تنها از برکت شاهنامه سرگذشت سیاوش تا امروز بزندگی خود زیست می‌کند، بلکه در ادب فارسی همیشه «مظلوم خون سیاوش دامن شاه ترکان» را گرفته است، زیرا خاک ضمیر ما هرگز خون سیاوش را نخواست و ننوشت<sup>۴</sup>».

«حتی هنوز در پاره‌یی از گوشه‌های دور، سیاوش

سیرطبیعی این داستانها هر يك صورتی خاص دارد و لی به طور خلاصه چند نکته مشترك در آنها بچشم می‌خورد، آزمایشها و اثبات بی‌گناهی در همه آنها دیده می‌شود. سودابه هفت سال پس از ورود سیاوش این ماجرا را براه می‌اندازد، یوسف هفت سال در زندان می‌ماند، سی‌تا، هفت سال در برابر راون (رهبر غولان بیابانی که سی‌تا را دزدیده بودند) برای حفظ پاکدامنی خود می‌کوشد.

از طرف دیگر داستان سیاوش و گذشتن او از میان دو کوهی آتش، به گونه‌یی است که به خواست یزدان هیچ آسیبی به او نرسد، و شادان و سرافراز از آن بیرون آید، و یا به گفته‌ی فردوسی:

سیاوش چو آمد به آتش فراز

همی گفت باداور بی‌نیاز

مراده از این کوه آتش گذر

رها کن تنم را زیند پدر

ز آتش برون آمد آزاد مرد

لبان پر زخنده برخ همچو ورد<sup>۱</sup>

قصه آتش ابراهیم را که به فرمان الهی برو سرد گشت و به عبارتی به گلستان تبدیل شد، در یادها زنده می‌کند.

تداعی این امرسبب شده است که این دو شخصیت را با هم مقایسه کنند، یا هر دو را یکی بدانند.

۱- ابیات ۱۰۷۱۲ به بعد، شاهنامه‌ی چاپ اسلامی.

۲- مجمل التواریخ، ص ۳۸.

۳- معجم البلدان، ابرقوه (و توصیف آن شهر).

۴- سوك سیاوش، ص ۸۳.

شهید کامل و سرنوشت او نشان ظلمی است که انسان عرصه آنست».

«اهل بخارا را بر کشتن سیاوش سروده‌های عجیب است و مطربان آن سرودها را کین سیاوش گویند... مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه‌هاست، چنانکه در همه ولایت‌ها معروف است و مطربان آن را سرود ساخته‌اند و می‌گویند و قولان آنرا گریستن مغان خوانند و این سخن زیادت از سه هزار سال است...»<sup>۱</sup>.

«گویند کبود پوشیدن و موی فرو گذاشتن از رسم عزای اوست»<sup>۲</sup>.

«در مراسم سوگواری نیز در کوه کیلویه زنهایی هستند که تصنیف‌های خیلی قدیمی را با آهنگ غمناکی بمناسبت مجلس عزای می‌خوانند و ندبه و مویه می‌کنند، این عمل را سوسیوش (سوک سیاوش) می‌نامند»<sup>۳</sup>.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

---

۱- تاریخ بخارا، تصحیح مدرس رضوی، ص ۲۰ و ۲۸.

۲- تاریخ گزیده، ص ۸۸.

۳- صادق هدایت، ترانه‌های عامیانه ص .

## « فهرست منابع »

- ۱ آثارالباقیه- ابوریحان بیرونی- انتشارات امیرکبیر.
- ۲ اساطیر ایران- مهردادبهار- انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۳ بندهشن- - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۴ تاریخ بخارا- ابوبکر نرشخی- تصحیح مدرس رضوی- انتشارات سنایی.
- ۵ تاریخ بلعمی- تصحیح بهار و گنابادی- نشر نونبیااد فرهنگی.
- ۶ تاریخ گزیده- حمدالله مستوفی- لیدن.
- ۷ ترانه های عامیانه- صادق هدایت- انتشارات امیر کبیر.
- ۸ جوامع الحکایات و لوامع الروایات- محمدبن عوفی-
- ۹ حبیب السیر- خواند میر- چاپ خیام.
- ۱۰ حماسه ملی ایران- تنودورنلدکه- ترجمه بزرگ علوی - نشر سپهر- تهران.
- ۱۱ حماسه سرائی در ایران- دکتر ذبیح الله صفا- سال ۱۳۲۴- چاپ خودکار ایران.
- ۱۲ دینکرت- چاپ پشتون- انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۳ دیوان امیر معزی- انتشارات تهران، اسلامیه.
- ۱۴ دیوان قآنی- قآنی شیرازی- انتشارات معرفت.
- ۱۵ دیوان ملک الشعراء بهار- بهار، محمد تقی- انتشارات توس.
- ۱۶ روضه الصفا- ج ۱- میرخسواند.
- ۱۷ زندگی شاه عباس کبیر- استاد نصرالله منشی.
- ۱۸ سوك سیاوش- شاهرخ مشکوب- انتشارات خوارزمی.
- ۱۹ سو وشون- سیمین دانشور- انتشارات خوارزمی.
- ۲۰ سخن(مجله)- دوره ۲۲ شماره ۵ - چاپ خواجه.
- ۲۱ شاهنامه فردوسی- چاپ اسلامیه، چاپ مسکو، چاپ بروخیم.
- ۲۲ شاهنامه البنداری- ترجمه عربی شاهنامه- تصحیح عبدالوهاب عزام- قاهره.
- ۲۳ شاهنامه ثعالبی (غراخبار ملوک الفرس وسیرهم)- ثعالبی.
- ۲۴ شرفنامه منیری- ابراهیم قوام فاروقی.

۲۵	فردوسی و شعراو- مجتبی مینوی- کتابفروشی دهخدا.
۲۶	فارسی‌نامه ابن بلخی- گای لیسترانج- انتشارات کمبریج.
۲۷	فرهنگ نامهای اوستا- هاشم رضی- فروهر.
۲۸	فرهنگ فارسی- دکتر محمد معین- انتشارات امیرکبیر.
۲۹	گلستان سعدی-
۳۰	لغتنامه دهخدا- علی اکبر دهخدا.
۳۱	مجموعه التواریخ و القصص- تصحیح ملك الشعراء بهار- کلاله خاور.
۳۲	مجموعه PAHLAVITEXT
۳۳	مروج الذهب- مسعودی، علی بن حسنی- دارالهجره.
۳۴	معجم البلدان- یاقوت حموی- چاپ اسدی، بیروت، دارصادر.
۳۵	مینوگ خرد-
۳۶	یادگار- مجله- سال اول شماره دهم.
۳۷	یشت ها- جلد ۲- دانشگاه تهران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی